



{ ۱۰ } اما کسی که نامه‌اش پشت سرش آورده
شود.

{ ۱۱ } پس به زودی بخواند و بخواهد نابودی (یا
دوری) را.

{ ۱۲ } و درآید آتشی درگرفته را.

{ ۱۳ } چه وی در میان کسانش شادان بود.

{ ۱۴ } او همانا می پنداشت که هیچ‌گاه بر نمی‌گردد.

{ ۱۵ } آری پروردگارش به او بس بینا بود.

{ ۱۶ } پس سوگند پیش نیاورم به شفق.

{ ۱۷ } و شب و آنچه را جمع نماید و دربرگیرد.

{ ۱۸ } و ماه آن‌گاه که کامل و پیوسته گردد.

{ ۱۹ } هر آینه شما فراآید در حالی که طبقه‌ای از
طبقه‌ای برآید.

{ ۲۰ } پس چه شده این‌ها را که نمی‌گروند؟!!

{ ۲۱ } چون بر آنان قرآن خوانده شود به سجده
در نمی‌آیند؟!!

{ ۲۲ } بلکه کسانی که رو به کفر رفته‌اند همی
تکذیب می‌کنند.

{ ۲۳ } و خداوند داناتر است به آنچه فرا می‌گیرند.

{ ۲۴ } پس مژده بده آن‌ها را به عذابی دردناک.

{ ۲۵ } مگر کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته
انجام داده‌اند که برایشان پاداشی قطع‌نشدنی (یا
بی‌منت) است.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ﴿۱۰﴾

فَسَوْفَ يَدْعُوا بُرُورًا ﴿۱۱﴾

وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا ﴿۱۲﴾

إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مُسْرُورًا ﴿۱۳﴾

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ﴿۱۴﴾

بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا ﴿۱۵﴾

فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ ﴿۱۶﴾

وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ﴿۱۷﴾

وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ﴿۱۸﴾

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقِ ﴿۱۹﴾

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰﴾

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ﴿۲۱﴾

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ ﴿۲۲﴾

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿۲۳﴾

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۲۴﴾

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ

أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿۲۵﴾

شرح لغات:

ثبور، مصدر ثبر: او را راند، نابودش کرد، ناامیدش نمود، دمل باز شد.
یحور، از حور (به فتح حاء): برگشتن، سرگردان شدن، جامه را پاک شستن و
سپید نمودن، به دور محور گشتن.

وسق: چیزی را گرد آورد، برداشت. اتسق، افتعال از وسق: چیزی را با هم جمع و
منظم نمود.

طبق: مطابق، پوشش، روی زمین، حال، جماعت، مصایب فراگیرنده.
یوعون: از وعی: حمل کردن و جای دادن، پذیرفتن، شنیدن و فراگرفتن.
ممنون: مقطوع، منقوص، مشوب، توانا، ناتوان، شنیدن، منت گذارده.

«وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَضَلَّى سَعِيرًا»: فعل
ماضی «أوتی» ظاهر در این است که پیش از رسیدن نهایت کدح و ملاقات رب،
کتاب آورده شده است. چون کدح، کوشش مؤثر است و کتاب محصول و صورت
ثبات یافته کوشش و پیوسته به کادح می‌باشد، باید پیش از رسیدن به نهایت کدح با
کادح آورده شود. «وراء ظهر»، آن جهتی است که انسان با کدح ذاتی خود، از میان
جواذب متضاد آن می‌گذرد و پشت سرش می‌گذارد و به سوی مقامات برتر و
دریافت حقایق ربوبی روی می‌آورد، پس کسی که با این کدح فطری و ذاتی که خواه
ناخواه از تنگنای محدود غرایز و گذرگاه‌های شهوات و انگیزه‌های پست می‌گذرد و
آن‌ها را پشت سر می‌گذارد، اگر دلش در بندهای اوهام و شهوات دوران گذشته باشد
و روی اندیشه‌اش به پشت سر و به سوی تأمین هواها باشد، دیوان و صفحات
اعمالش در این جهت و آثار ناشی از آن صورت می‌گیرد و از ورای گذشته‌ای که از
آن روی گردانده به او می‌پیوندد و به سویش آورده می‌شود.



در این آیه «وراء ظهر»، در مقابل یمین آمده است: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» و چون یمین دلالت به قدرت و تسلط و فعالیت در جهت خیر و برکت دارد، وراء ظهر، جهت ضعف و انفعال را می‌رساند. در حقیقت جهت پست و پشت سرگذاردۀ انسان همان جهتی است که پیوسته در معرض انفعال انگیزه‌های غرایزو جواذب متضاد شهوات می‌باشد. همین انفعال‌هاست که میدان درک و عمل را محدود می‌کند و آن چنان شخص را مشغول می‌دارد که از خود و عالم و مسیر نهایی خود بی‌خبر ماند و پیوسته در میان طوفان شهوات خود چون گردباد به هم می‌پیچد. این جهت وراء ظهر، که جهت انفعال و ضعف انسان می‌باشد، همان است که آیه ۲۵ «الْحَاقَّةُ»، از آن به جهت شمال تعبیر نموده است. ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ﴾ اما آن کسی که کتابش به جهت چپش آورده شود، پس می‌گوید ای کاش کتابم به من داده نمی‌شد». وراء ظهر، گذرگاه‌ها و مراحل گذشته‌ای است که دوزخ و انواع عذاب‌ها از آن‌ها ناشی می‌شود و از پی سرکشان در می‌آید: ﴿مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ... وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾ (آیه ۱۶ و ۱۷ ابراهیم). ﴿مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا...﴾ (آیه ۱۰ جاثیه). و همان سجین است که کتاب فُجَّار در جهت آن است: ﴿إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِينٍ﴾ (مطففین). کلمات و سطور این کتاب که صورت‌های ثبت شده اعمال است، دوزخ و انواع عذاب‌های آن را می‌نمایاند، آن‌گاه به سوی دوزخی رخ می‌نماید و روی می‌آورد، همین که کتاب آشکارا و دارنده آن هشیار گردید و آن را از نزدیک دید، فریاد برمی‌دارد و می‌خواهد که این کتاب از وی دور، یا خود، یا کتاب نابود شود: فسوف يدعو ثبورا. این بانگ و ناله مقارن با شعله‌هایی است که درمی‌گیرد و او خود با بانگ و ناله‌اش در میان آن درمی‌آید: «وَيَضَلِّي سَعِيرًا».



«إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا»: کان و «فی اهل»، اشعار به سکون و دل‌بستگی دارد. اهل، کسان و سرای مأنوس است. مسرور، بیان اثر بارز غفلت و دل‌بستگی است: او پیش از این در میان کسان و سرایی که خوی گرفته بود شادان و سرخوش بود. پس از بیان مسیر نهایی کسانی که کتابشان از پشت سرآمده است، این آیه خبر از زندگی و روش گذشته و بیان سبب اصلی وضع آینده آن‌ها می‌باشد: این‌ها در دنیا در میان اهل و زندگی مأنوس خود آرمیده و شادان بودند و هدفی برتر از آن نمی‌دیدند و جز نگهداری آنچه در آن به سر می‌بردند، نگرانی و اندیشه‌ای نداشتند و وسیله را مقصد و مقدمه را نتیجه می‌پنداشتند.

«إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ»: از موارد استعمال لغت «حور» و مشتقات آن چنین برمی‌آید که معنای اصلی آن تغییر و برگشت از وضعی به وضع دیگر و از حالی به حال دیگر است، هم‌چنانکه جسم با گشتن در اطراف محور پیوسته از وضعی به وضع دیگر درمی‌آید و روی دیگر آن نمایانده می‌شود. به تناسب همین معنا به کسی که جامه را پاک بشوید و سپید گرداند گویند: حار الثوب. و گفتگو را از این رو محاوره گویند که مطلب مورد بحث میان اشخاص می‌گردد و هر جانب آن نمایانده می‌شود. بنابراین، لغت «حور»، مرادف با رجوع نیست. این غافل از خود بی‌خبر و شادان و آرمیده در میان کسانش، با آنکه وجودش متغیّر و کوشا (کادح) به سوی پروردگار بود، گمان داشت که این‌گونه زندگیش پایدار است و هیچ‌گاه به وضع و صورت دیگر برنمی‌گردد و اعمال و مکتسباتش با خودش به صورت کتاب بارزی درنمی‌آید. از این رو نسبت به آینده هیچ نگرانی در دل و اندیشه‌ای در سر نداشت. چون باور نداشت که دگرگون می‌شود، در میان اهلیش سکون یافته و به آن زندگی سرخوش بود. یا در اثر سرخوشی و یکسره دل‌دادن به محیط مأنوس و آنچه



بدان خوی گرفته بود، اندیشهٔ اینکه وضعیتش تغییر می‌یابد نداشت. باور نداشتن تحول و دل‌دادن و قانع شدن به زندگی مأنوس، اندیشه و کوشش اختیاریش را به حدود همین زندگی محدود نمود و کتاب اعمالش را پشت سرگذارد.

«بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا»: بلی... برای ابطال آن گمان و اثبات ثبت و نوشته شدن اعمال و برگشت انسان است. «ان ربه...» بیان و دلیل این ابطال و اثبات می‌باشد: صفت رب مضاف، پیوسته او را پرورش می‌دهد و از وضع و صورتی به صورت دیگر برمی‌گرداند، صفت «بصیر»، که بینایی به باطن و ظاهر و اندیشه و اعمال است، و سامان دهنده و با دقت تنظیم‌کنندهٔ امور است، با فراهم نمودن اسباب و استعدادها زمینهٔ پرورش و تصرف رب را فراهم می‌سازد. پس چون این دو صفت اضافی خداوند، «رَبُّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا» پیوسته در کار خلق و تدبیر است و تعطیل نمی‌شود: ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ انسان را که در جهت استعداد مظهر کامل فعالیت این صفات است، هیچ‌گاه به یک وضع و حال باقی نمی‌گذارد و پیوسته او را از صورتی به صورت دیگر برمی‌گرداند و بارز می‌نماید، گرچه این انسان خود شعور به این برگشت «حور» نداشته باشد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَ اللَّيْلِ وَ مَا وَسَقَ، وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ»: لا، برای تأکید قسم است، چنانکه در «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ» گفته شد. «شفق»، روشنی ضعیف آمیخته به سرخی و زردی است که در افق مغرب پس از غروب آفتاب دیده می‌شود و مفصل برآمدن شب و برگشت روز است که پس از آن تاریکی شب مستولی می‌شود. منتهای استیلای تاریکی شب آن‌گاه است که جنبندگان را در برگیرد و از پراکندگی جنبش باز دارد، زیرا در هر افقی همراه گسترش دامن ظلمت و جمع شدن دامن نور، جنبندگان به ردیف به خانه‌ها و لانه‌ها و آشیانه‌های خود برمی‌گردند و به گرد



هم درمی آیند. و چون دنباله و آثار نور یکسره از افق کشیده شد و شفق محو گردید و تاریکی شب استیلا یافت، همه جانوران، جز آنان که از تاریکی شب برای راهزنی و شکار استفاده می کنند، یکسره از جنب و جوش می افتند و فضای زندگی آرام می شود: «وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ». از یک سو شعاع گرم و انگیزنده خورشید رخ می تابد و از سوی دیگر نور سرد و آرام ماه رخ می نماید و به تدریج و منظم مقدار روشنی آن افزوده می گردد تا به صورت مجموعه نورانی کامل در می آید: «وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ».

«لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»: لام برای جواب قسم، و نون تأکید آن است. رکوب، بالای چیزی برآمدن و در راهی پیش رفتن است. مخاطب «لَتَرْكَبُنَّ» (به ضم تاء بنا به قرائت مشهور)، جمیع افراد انسان می باشد و بنا به فتح تاء به قرینه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ»، مخاطب نوع انسان، باید باشد. و به قرینه سیاق آیات سابق، باید مخاطب به خصوص همان کسانی باشند که کتابشان از پشت سر آورده می شود، همان هایی که در میان اهل خود شادان آر می ده اند و باور ندارند که به وضع و صورت دیگر برمی گردند. بعضی از مفسرین مخاطب را شخص رسول ﷺ یا به واسطه دیگران راه هم دانسته اند. «طبقاً»، مفعول و یا حال یا تمیز است. «عن»، برای تجاوز یا بدل، یا به معنای بعد، و متعلق «لترکبن» فعل مقدر است: هر آینه برمی آید و سوار می شوید، یا برمی آبی طبقه ای را، یا در حالی که طبقه ای هستید، یا از این رو که به صورت طبقه ای هستی، که از طبقه دیگر برآمده است، یا به جای یا بعد از طبق دیگر می باشد.

این برآمدن فواصل شفق و شب از روز و به تدریج روی آوردن تاریکی و گرد آوردن جنبندگان و فراگرفتن آن ها را زیر پرده سیاه خود و این افزایش پیوسته و منظم نور ماه تا رسیدن به کمال آراستگی که منشأ تبدیل و تطابق پی در پی روشنی و



تاریکی و حرکت و سکون و جمع و تفریق می‌گردد، چون شواهد آشکار و مشهود و دائمی بر نظام‌متطابق و متحوّل و متغیر یاست که بر ظاهر و باطن و سراسر جهان حاکم و جاری است. و چون انسان از این نظام بیرون نیست و جزء کوچک حساس و اثر پذیر و محکوم آن است، پس به یقین به صورت و وضعی درمی‌آید که از وضع سابق برخاسته و مطابق آن می‌باشد.

گسترش دامن امواج نور در فضا و نفوذ آن در خلال زمین و اعماق دریا، سراسر موجودات را از عناصر طبیعی تا جنبندگان از جای برمی‌انگیزد و از حرکات پی در پی و اختلافات حرارت و عوامل متضاد دیگر فعل و انفعال‌ها و تغییرها و تبدل‌ها رخ می‌دهد، این تبدل و تغییر منظم و متطابق، هم چنانکه عناصر بی‌جان را آماده برای پدید آمدن صورت‌ها و طبقات دیگر می‌نماید، جانداران را نیز از جهت ساختمان عضوی و غریزی و قوای ادراکی در معرض تغییر و پیدایش صورت‌ها و طبقات دیگر درمی‌آورد. این تغییرات پی در پی جانداران و برآمدن طبقه‌ای از طبقه‌ای و صورتی از صورت دیگر، در صورت‌های نخستین جنین و تکوینی انسان به خوبی ظاهر است، پس از آنکه صورت ظاهر انسانی بارز و کامل گردید، تحولات متطابق با یکدیگر در باطن و قوای نفسانی پیش می‌رود؛ به این طریق که از هر صورت نفسانی و بر طبق آن، صورتی دیگر مطابق با آن ناشی می‌شود. منشأ این تحولات، صفات میراثی و قوای غریزی و نفسانی و ادراکات است که هماهنگ با اشعه نور و انعکاس‌های محیط زندگی برانگیخته می‌شوند. و آنچه در بیداری روز انگیخته شده و انعکاس یافته و آثاری که در باطن و مراکز درّاک پدید آمده است، در زیر پرده تاریک شب و هنگام خواب به باطن نفس روی می‌آورد و در اعماق آن مانند رسوبات زمینی در اعماق دریاها، جای می‌گیرد، پس از پایان دوره خواب و سپری شدن تاریکی شب و فعل و انفعال‌های ناشی از آن، قوای انسان به ضمیمه



آثار دریافته، منشأ اندیشه‌ها و مکتسبات و فعالیت‌ها و فعلیت‌های دیگر می‌گردد. با اینترتیب چنانکه از میان عوامل تدریجی و مستمر طبیعی، طبقات زمین و انواع جانوران تکوین می‌یابد و طبقه‌ای بالای طبقه‌ای درمی‌آید، از سکون و حرکت و جمع و پراکنده شدن و خواب و بیداری که از تبدل تدریجی روز و شب و روشنی و تاریکی پدید می‌آید، پی در پی آثار فکری و اخلاقی در خلال نفس انسان جایگزین می‌گردد، و به تدبیر رب بصیر: «بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا» که قوا و استعدادهاى جوینده و دریابنده را به سوى پرورش و کمال برمی‌انگیزد، همواره صورتی از صورت پیشین و مطابق آن بالا می‌آید و بر آن سوار می‌شود.

اگر مجموع ادراکات و آثار و خوی‌های پایه گرفته و ثبات نسبی یافته را سازنده شخصیت اشخاص بدانیم، انسان مورد خطاب همین صورت مجموع و طبقه‌ای است که منشأ طبقه دیگر و کامل‌تر می‌گردد، و از طبقه و صورت مطابق دیگر برآمده است. متناسب با این فرض است که «طبقاً» حال یا تمیز باشد: شما برمی‌آید در حالی که خود طبقه‌ای هستید یا به صورت طبقه‌ای درمی‌آید که از طبقه دیگر ناشی شده است.

اگر شخصیت انسان را حقیقتی ثابت و غیر از مجموع قوا و مکتسبات بدانیم، آن چنانکه قوا و مکتسبات منشأ تکامل آن حقیقت باشد، متناسب است که «طبقاً» مفعول فعل «لترکبن» و فاعل مورد خطاب مغایر با مفعول باشد: برمی‌آید طبقه‌ای را... و چون لحن آیه مبین دوام و استمرار است، معنا چنین می‌باشد: پیوسته برمی‌آید طبقه‌ای از طبقه‌ای. و چون هر طبقه‌ای صورت کامل‌تر از طبقه پیشین است، در منتهای این تحولات که منتهای عالم طبیعت و حرکات است، به صورت کتاب جامع و کاملی برابر دیده شخص ظاهر گشته و به سویش آورده می‌شود: «فَأَمَّا مَنْ أَوْتِي كِتَابَهُ...» صفحات و طبقات بالای هم برآمده این کتاب، مانند طبقات زمین،



همه آثار و اشکال و اطوار گذشته را چون حروف و کلمات در هر قسمتی حفظ کرده و مجموع هر طبقه‌ای مانند جمله، مفاهیم و معانی را می‌رساند، و مجموع طبقات به صورت کتابی کامل، محتوی و حاکی از سرنوشت‌ها و سرگذشت‌ها می‌باشد.

چون طبقه اجتماع صورت جمعی افراد است، با تحول صورت‌های فکری و خلقی افراد، اجتماع هم در معرض تحول است و از طبقه‌ای طبقه دیگر برمی‌آید. از این نظر مخاطب مستقیم فعل «الترکین» افراد است، و غیر مستقیم، این خطاب متوجه جمع و طبقه حاضری است که از سلسله طبقات گذشته برآمده است و پیوسته به آینده می‌باشد.

در تفسیر این آیه، مفسرین توجیهاات و تطبیقات مختلف نموده‌اند که بیشتر آن‌ها نه موافق ظاهر آیه است و نه سند معتبری دارد و نه ارتباطی با آیات قبل و سوگندها. از آنچه گفته شد ربط این دو آیه: «الترکین...» که جواب قسم است، با قسم‌ها و همه این‌ها با آیات قبل، و هماهنگی دقیق آن‌ها، تا حدی برای متدبر در قرآن آشکار می‌شود. واللہ اعلم.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ»: ما، استفهام تعجبی و مشعر به سؤال از علت ایمان نیاوردن، یا استفهام انکاری است: چه مانعی در پیش دارند و چه شده است آن‌ها را که ایمان نمی‌آورند؟! یا، چه سودی این‌ها راست که ایمان نمی‌آورند؟

واو، عاطفه است: و چه می‌شود آن‌ها را که چون قرآن خوانده شود سجده نمی‌آرند.

می‌شود که واو حالیه و جمله از «قُرِئَ» در محل نصب باشد: و حال آنکه چون قرآن خوانده شود سجده نمی‌نمایند. مقصود از سجده باید معنای لغوی آن باشد که



تن دادن و سر فرود آوردن است، زیرا سجده اصطلاحی که پیشانی به زمین گذاردن است، هنگام قرائت قرآن، جز در چند آیه، نه واجب و نه مستحب است. تفریع استفهامی «فما لهم...»، ظاهراً راجع به همه آیات قبل است: با این آیات معجزات که کمال اتقان و صراحت بیان مسیر نهایی زمین و آسمان و منتهای کدح انسان و نظام متحول جهان رامی نمایاند و این قدرت و حکمتی که در تدبیر و تقدیر شب و روز و خواب و بیداری و جمع و تفریق و فصل و ترکیب مشهود است، چگونه به مبدأ آیات وجود و آیات وحی ایمان نمی آورند و چون آیات قرآن خوانده شود خاضع نمی شوند؟!

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ»: بل... تصور هر علتی را که موجب سرپیچی از ایمان و سرکشی به حق باشد نفی می کند، و سبب واقعی آن‌ها را بیان می نماید. فعل ماضی «کفروا» بر روی آوردن به کفر و تقلید باطل گذشته دلالت دارد و فعل مضارع «یکذبون» به تکذیب مستمر آینده آنان: هیچ سببی و منشأی در وجود انسان و خارج آن برای سرپیچی از ایمان و سرکشی به آیات نیست؛ از یک سو ذهن اندیشنده و فطرت انگیزنده انسان و از سوی دیگر آیات محکم جهان و قرآن باید انسان را به سوی ایمان و خضوع بکشاند، موجب سرپیچی و خودداری آنان، کفر و تقلیدی است که در گذشته بر نفوسشان چیره گشته و منشأ تکذیبشان به هر برهان و حقی شده است. چون خوی تکذیب ظرف نفوسشان را از ایمان مبرهن و دریافت حقایق تهی می دارد، اوهام و مکتسبات باطل و ناروا به درون نفوسشان روی می آورد و خلأ ذهنی آن‌ها را خواه و نخواه فرا می گیرد. و جز خداوند دانا کم و کیف و آثار آن‌ها را چنانکه باید نمی داند: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ».

«فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»: فاء تفریع به «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ» است. بشارت، آگاه



نمودن، روی آوردن خوشی یا نمایاندن مقدمات آن است، در مورد عذاب از روی سرزنش و کنایه گفته می‌شود: خداوند داناتر است به آنچه در تاریکی کفر و تکذیب فراهم می‌سازند و در خلال نفس خود جای می‌دهند، همین فراهم ساختن‌هاست که عذاب دردناکی را آماده می‌سازد که آن‌ها خود از آن بی‌خبرند. پس تو ای پیامبر به عذاب دردناکی که در پیش دارند آن‌ها را بشارت ده و آگاهشان گردان.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»: چون استثنا از ضمیر جمع «فبشرهم» است که راجع به کافران می‌باشد، استثنا منقطع و برای تأکید است. اگر در مستثنا منه قائل به تعمیم بشویم، استثناء متصل و برای حصر و تقلیل می‌باشد: به آن‌ها که به کفر روی آورده‌اند و اندیشه‌ها و اعمالی کسب کرده‌اند و به هر کس، عذاب دردناک را بشارت ده مگر گروه خاص و محدودی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند که برای آنان پاداش غیر مقطوع و پیوسته، یا غیر ناقص و کامل، یا نالوده و پاک، یا بی‌منت است.

طول و لحن و وزن آیات این سوره: طول پنج آیه اول کوتاه «کمتر از سه کلمه» است، که با رنین «اذا» که به حرف بعد متصل می‌شود، آغاز می‌گردد و می‌گذرد و به تشدید و تاء ساکنه منتهی و متوقف می‌گردد. آهنگ متناسب این آیات با معانی آن‌ها نمایاننده حوادث سریع و پی در پی دوره‌های نهایی جهان می‌باشد. در همین بین که لحن سریع و بلیغ این آیات، ذهن انسان را فرامی‌گیرد و آن را از مناظر حوادث آینده پرمی‌نماید، بانگ و طنین آرام و ممتد «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ...» به گوش می‌رسد که مقدار طول آن نصف پنج آیه قبل است: گویا اهمیت و ارزش نتیجه و علت غایی جهان را که انسان و نهایت کدح او می‌باشد، می‌رساند. از آیه ۷، به تناسب دامنه مطالب، طول آیات بین دو تا پنج کلمه کوتاه و بلند می‌گردد، تا آخرین آیه «الذین...» که دامنه آن تا ۸ کلمه کشیده شده است. سه آیه ۶ و ۷ و ۱۰، که میبین



مواقف نهایی انسان است، به وزنهاء ما قبل ساکنو مکسور منتهی می‌گردد. دیگر آیات، تا آیه ۱۶، که بیان احوال متغیر و اندیشه‌ها و تحولات انسان است، با ایقاعات یک نواخت به طنین یاء و راء، یا واو و راء می‌رسند. از آیه ۱۶ تا ۱۹ که سرعت تحوّل اوضاع شب و روز را می‌نمایاند، آیات کوتاه و با ایقاع خفیف و شدید آمده است که به فتحه‌های متوالی و پیوسته به صدای قاف ختم می‌شود. از آیه ۲۰ تا آخر سوره لحن و ایقاعات آیات، متناسب با ملامت ملایم و آرام است که با اوزان کشیدهٔ واو و نون منتهی می‌شود، جز آیه ۲۴ که به یاء و میم بسته می‌گردد.

اوزان فعلی و اسمی و لغات خاصی که فقط در این سوره آمده است: اوزان اُذنت، حَقَّتْ به صیغهٔ مجهول، تخلت، مسرور، طبق، یوعون. لغات کادح، کدح، یحور، شفق، وسق، اتسق.

از رسول خدا ﷺ روایت شده است:

«هر آن کس که بخواند سورهٔ انشقاق را، خداوند او را در پناه خود می‌گیرد از اینکه کتابش از پشت سر به وی داده شود».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»